

مدار رأس السرطان



هنرى ميلر

ترجمة سهيل سُمى

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۴

Miller, Henry

سرشناسه: میلر، هنری، ۱۸۹۱-۱۹۸۰ م.

عنوان و نام پدیدآور: مدار رأس السرطان/هنری میلر؛ ترجمه سهیل ستمی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۹۱ ص.

فروست: ادبیات جهان؛ ۸۸: ۷۴؛ ۸۸: ۷۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۷۸۳-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Tropic of cancer.

موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: ستمی، سهیل، ۱۳۴۹ - مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ م ۸۴ ی/PS۲۵۳۷

رده‌بندی دیویی: ۸۱۲/۵۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۳۳۹۷۵۳

این کتاب ترجمه‌ای است از:

**Tropic of Cancer**

Henry Miller

Grove Press



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس



هنری میلر

مدار رأس السرطان

ترجمه سهیل شفی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۹۴

چاپ کهنمویی زاده

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۱۱ - ۷۸۳ - ۲

ISBN: 978 - 964 - 311 - 783 - 2

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۲۱۰۰۰ تومان

## یادداشت مترجم

رمان. زندگینامه. زندگینامهٔ رمان‌نویس به قلم خود او. ظاهراً که درک معانی این واژه‌ها ساده است. رمان‌نویسی زندگی خودش را دستمایه قرار می‌دهد و رمانی می‌نویسد. چرا؟ احتمالاً برای شناساندن خودش یا آثارش و بیان تجاربش در زندگی، کاری که به احتمال زیاد به درک بعضی مسائل در باب دیگر آثار نویسنده نیز کمک می‌کند! اما بعضی اوقات وضعیت پیچیده‌تر می‌شود. مثلاً، وقتی کل آثار نویسنده به زندگینامه‌اش تبدیل می‌شوند. خوب، می‌توان چنین کاری کرد؛ دست‌کم در این صورت خواننده خیلی خوب با زندگی خصوصی، اجتماعی، هنری و ادبی نویسنده آشنا می‌شود و از ریز و درشت زندگی او سر درمی‌آورد. یا انتظار دارد که سر درآورد! اما اگر همهٔ این آثار را خواند و عاقبت به معنای معمول کلمه چیزی از زندگی نویسنده نفهمید چه؟ مثلاً، اگر نفهمید که فلان یا بهمان کتاب را در چه تاریخی یا در چه برهه‌ای از زندگی‌اش نوشته، آثار قبل یا بعد از آن دقیقاً کدامند، فلان اتفاق بعد از فلان سفر مهم برایش رخ داده یا قبلش، اسم همسرش چیست، چند بار ازدواج کرده، بچه دارد یا نه، چه رابطه‌ای با فرزند احتمالی‌اش دارد، او را دوست دارد یا از او متنفر است، دوستان واقعی‌اش در زندگی واقعی‌اش چه کسانی

بوده‌اند، نسبت به این یا آن اتفاق تاریخی، سیاسی یا اجتماعی دوران زندگی‌اش چه رویکردی داشته و ده‌ها و ده‌ها مسئله مهم دیگر، آن وقت چه؟ فایده خواندن چنین زندگینامه‌ای چیست؟ اصلاً چنین اثری زندگینامه هست یا نیست؟

این‌ها سؤالاتی‌اند که با خواندن رمان‌های زندگینامه‌ای هتری میلر مطرح می‌شوند. صرف‌نظر از بعضی داستان‌های کوتاه و بلند و چند مقاله کوتاه و بلند، از میان کتاب‌هایی که از میلر به چاپ رسیده‌اند و تعدادشان شاید فقط کمی از انگشتان دو دست تجاوز کند، شش اثر عمده‌ای از زندگینامه‌اند، اما زندگینامه‌هایی که بعد از خواندنشان، به مفهوم معمول کلمه، هیچ تصویر روشن و واضحی از زندگی روزمره میلر در ذهن شکل نمی‌گیرد. کارل شاپیرو<sup>۱</sup> منتقد ادبی مطرح، در مقدمه چاپ هفتم مدار رأس السرطان،<sup>۲</sup> چاپ بلک کت، گروو پرس<sup>۳</sup> می‌نویسد: «تک‌تک کلماتی که [میلر] تاکنون نوشته در توصیف و تشریح زندگی خود اوست... خواننده با خواندن آثار میلر... نمی‌تواند زندگی او را در ذهن خویش بازسازی کند، چون میلر... هرگز به طور پیوسته و منظم به این موضوع نمی‌پردازد.»

با این حال، با توجه به مطالبی که به شکل پراکنده در باب او نوشته شده و نیز به مدد اطلاعات مستتر در رمان‌های او می‌توان به بعضی مسائل ابتدایی پی برد. میلر در سال ۱۸۹۱ در بروکلین متولد می‌شود. اصل و نسبش آلمانی‌تبار بودند. سپس در همان شهر به دبیرستان می‌رود. بعد دوره سی.سی.ان.وای را در نیویورک نیمه‌کاره رها می‌کند و در یک شرکت تولید سیمان مشغول به کار می‌شود. بعد از مدتی در شرکت تلگراف کاری پیدا می‌کند، آن هم در کسوت مدیر پرسنل در بزرگ‌ترین

1. Karl Shapiro 2. Tropic of Cancer 3. Black Cat, Grove Press

شهر جهان. میلر در رمان‌هایش از این شرکت با عنوان کازمودیمانیک تلگراف کمپانی<sup>۱</sup> یاد می‌کند. او در همین شرکت، به دلیل موقعیت شغلی‌اش، با پیک‌های بسیاری آشنا می‌شود، مردان و زنانی از نژادها، مذاهب، اقشار و طبقات فرهنگی جورواجور، افرادی عجیب و غریب که به گفتهٔ خودش در سرتاسر زندگی جذب او شده و همیشه و همه جا در اطرافش بلکیده‌اند. و در همین شرکت است که روزی معاون رئیس از او می‌خواهد در مورد پیک‌هایی که در شرکتش کار می‌کنند رمانی به سبک آثار هوراسیو آلجر<sup>۲</sup> بنویسد. انتظار رؤسا این بود که میلر به تقلید از آلجر پیک‌ها را زحمتکشانی وفادار به صاحبان خود معرفی کند که سرانجام به خاطر وظیفه‌شناسیشان به جزای نیک می‌رسند، و این جزا احتمالاً فقر و فلاکت و تلاش برای قورت دادن لقمه‌ای نان بوده. میلر بعدها در نکسوس<sup>۳</sup> از موضوع آن کتاب این‌گونه یاد می‌کند:

خیلی مردان و زنان و کودکانی را که از زیر دست‌انم گذشته بودند دیدم، آن‌ها را در حال گریه کردن، التماس کردن، تضرع کردن، دشنام دادن، تُف و لعنت کردن، خشمگین شدن و تهدید کردن دیدم... و نیز مردان بالادستی را با منطوق‌های پولادیشان، در انتظار تمام شدن ماجرا... در انتظار، انتظاری با طیب خاطر. قهرمان هوراسیو آلجر را دیدم، رؤیای آمریکایی مریض، پیشرفت و ترفیع، اول پیک،... و بعد معاون... و بعد صاحب کل آمریکا...

رمان مدار رأس السرطان اولین بار در سال ۱۹۳۴ در پاریس چاپ شد. این نخستین اثر چاپ شدهٔ میلر بود که بعد از سفرش به اروپا نوشته شد.

1. Cosmodemonic Telegraph Company

۲. Horatio Alger, (۱۸۳۴-۱۸۹۹)، نویسندهٔ آمریکایی با آثار عامه‌پسند؛ قهرمان او در داستان‌هایش جوانی پاک و بی‌آلایش است که همیشه مزد کارهای نیکش را می‌گیرد.

3. Nexus

چهار سال پس از آن نیز مدار رأس الجدی به چاپ رسید، اما پربارترین دوران زندگی حرفه‌ای میلر پیش از سفر به اروپا و در همان آمریکا، آمریکایی که میلر آن را خوار و پست توصیف کرده، رقم خورده است. و عجبا که او در این به اصطلاح پربارترین دوره از زندگی اش هیچ چیز چاپ نکرده است. میلر در این دوره فقط در خیابان‌های شهرهای آمریکا راه می‌رفته، با مردم معمولی - یا بهتر است بگوییم غیر معمولی - آشنا می‌شده و آثارش را در ذهنش می‌نوشته. میلر در بخشی از رمان‌هایش، در گفتگویی با یکی از شخصیت‌هایش، می‌نویسد:

گفتم: ... من تازه کارم. شاید ده سال دیگه بتونم کتابی بنویسم که ارزش خواندن داشته باشه.»

[زب:] «اما تو خیلی ساله که داری می‌نویسی.»

میلر در آمریکا و در اوج فقر دست به کارهای جورواجوری می‌زند، از جمله گورکنی، کارگری و از همه بیش‌تر و مهم‌تر خیابانگردی. بخش‌های زیادی از آثار میلر مدیون گفتگوهای ذهنی یا عینی او در بروکلین و نیویورک هستند. به نظر می‌رسد که او به جای نوشتن، حرف می‌زند. از همین روست که نوشته‌هایش در نگاه اول هیچ ساختار و نظام رمان‌واری ندارد و فقط مجموعه‌ای از دیالوگ‌ها، و بیش‌تر، مونولوگ‌ها هستند که گویا بدون حساب و کتاب و فقط بر اساس شرایط روحی و ذهنی نویسنده جاری و ساری می‌شوند. با این حال، این نوشته‌ها آستان چنان شور و عشق و ذوقی هستند، و چنان زبان‌آکنده از هیجانی دارند که خواننده را مسحور می‌کنند. برای مثال، او ناگهان و بدون مقدمه چینی دیالوگی بین دو طرف راه می‌اندازد و بعد از پایان آن دیگر نه به آن شخصیت اشاره می‌کند و نه به موضوع آن دیالوگ. آن بخش از رمان می‌آید و خواننده می‌شود و می‌گذرد. همین!

سرانجام میلر راهی اروپا می‌شود. اروپا برای او قارهٔ کهن است، و آمریکایی جماعت گروهی بی‌اصل و نسب. او با ده دلار که به هزار و یک ترفند جمع می‌کند به پاریس می‌رود و همان جا بیش از یک دهه زندگی می‌کند، زندگی‌ای که به لحاظ مالی و رفاه از زندگی‌اش در آمریکا منظرِ خوش‌تری نداشته. میلر درست در دورهٔ رکودِ بزرگ اقتصادی راهی این سفر می‌شود؛ در پاریس گرسنگی می‌کشد، دوستان جفت و تاق پیدا می‌کند و زبان فرانسه‌اش را کامل می‌کند. او در طول اقامتش در فرانسه، غیر از «مدارها»، کتاب دیگری با عنوان بهارِ سیاه<sup>۱</sup> نیز می‌نویسد. اولین منتقد انگلیسی‌ای که متوجه ارزش رمان مدار رأس السرطان می‌شود جرج اورول<sup>۲</sup> است، منتقدی که خود رمان‌نویس برجسته‌ای بود. البته اورول به لحاظ گرایش‌های سیاسی‌اش، کار میلر را بیش‌تر از دیدگاهی جامعه‌شناسانه بررسی می‌کند. تفاوت در طرز فکر و روحیهٔ دو نویسنده جایی میان آن دو فاصله می‌اندازد. اورول که سرِ پُرسودایی دارد از میلر می‌خواهد که با او راهی اسپانیا شود و در جنگ داخلی و خونین این کشور سلاح به دست بگیرد. اما میلر نمی‌پذیرد. او مثل همهٔ بزرگانِ عالم نگرش‌های خاص خود را دارد و نمی‌توان باورهای او را در چارچوب تنگِ هیچ مکتب فکری و نگرش حزبی و گروهی‌ای گنجانند. او می‌دانست که تک‌تک گروه‌های درگیر در کشتار اسپانیا در صورت پیروزی به سمتی حرکت خواهند کرد که نه تنها با باورهای او همخوانی نخواهد داشت، بلکه با شعارها و باورهای از پیش اعلام شدهٔ خود آن احزاب نیز همخوان نخواهد بود.

گذشته از اورول، تی. اس. الیوت<sup>۳</sup> و حتی ازرا پاوند<sup>۴</sup> نیز کار میلر را

1. *Black Spring* 2. George Orwell

۳. T. S. Eliot, (۱۸۸۸-۱۹۶۵)، شاعر، نمایشنامه‌نویس و منتقد صاحب‌نام آمریکایی که در سال ۱۹۲۷ تبعهٔ انگلستان شد و بر ادبیات انگلیس و آمریکا تأثیر چشمگیری گذاشت.

۴. Ezra Pound, (۱۸۸۵-۱۹۷۲)، شاعر معروف آمریکایی.



ستودند و از آن حمایت کردند. ازرا پاونده به یکی از دوستانش توصیه کرد که رمان مدار رأس السرطان میلر را بخواند و همین دوست بعدها ناشر آثار میلر شد. پاونده حتی نام میلر را در سیستم اقتصادی‌ای که هدف از آن نجات جهان بود نیز ثبت کرد (یکی دیگر از کارهای عجیب و غریب پاونده). اما میلر بعد از آن، در باب همین مسئله مقاله‌ای طنزآمیز نوشت با عنوان «پول و سیرِ تبدیلیش به آنچه هست»<sup>۱</sup> تا به نوعی از پاونده تشکر کند، اما این مقاله نقضِ غرض کرد و پاونده به رابطه‌اش با او پایان داد، چون دیدگاه میلر به هیچ وجه با آرمان‌های پاونده سازگاری نداشت. میلر بعدها نگرشش را در مورد پول در مدار رأس الجدی به این شکل شرح داد:

راه رفتن در پول در میان ازدحام شبانه، تحتِ محافظتِ پول، نشئهٔ پول، خرفتِ پول، خود ازدحام هم پول، نفَس پول، هر آنچه هست و نیست پول، پول، پول و با این حال، باز هم کافی نیست، و بعد پول بی پول، یا کمی پول یا کمی پول یا بیشی پول، اما پول، همیشه پول، و اگر پول داشته باشید یا پول نداشته باشید، آنچه به حساب می‌آید پول است و پول، پول می‌آورد، اما چه چیز باعث می‌شود که پول، پول باشد؟

پس از نشر مدار رأس السرطان و دست به دست شدن آن میان نخبگان و نویسندگان، خیلی‌ها او را تحسین کردند؛ از جمله، هربرت رید، آلدوکس ها کسلی، جان دوس پاسوس، لارنس دارل و حتی بسیاری از نقاش‌ها، چون میلر علاوه بر نوشتن، نقاش آبرنگ نیز بود. بعد از بازگشت او به آمریکا، بسیاری از جوانان که می‌خواستند از آرای میلر نوعی کیش و آیین بسازند به خانه او می‌رفتند و میلر با دادن کرایهٔ ماشین به آن‌ها، همه را به خانه‌هاشان بازمی‌گرداند. میلر خوش نداشت که عقایدش به آیین تبدیل و مایهٔ افراط و تفریط شود. آرمان او اساساً قابلیت تبدیل شدن به کیش و

مرام خاصی را ندارد. اگر بخواهیم (یا مجبور باشیم) که کل نگرش و خواست میلر را در یک جمله خلاصه کنیم، هیچ جمله‌ای بهتر و عالی‌تر از جمله خود میلر نیست:

من می‌گویم، صلح برای همه انسان‌ها و زندگی سرشارتر!<sup>۱</sup>

اورول از معدود کسانی است که یکی از عالی‌ترین مقالات را در مورد میلر نوشته است، البته او اثر میلر را با رویکردی جامعه‌شناسانه بررسی می‌کند که چندان مورد نظر این مقدمه نیست، مسئله مهم سؤالی است که اورول خارج از چارچوب رویکرد جامعه‌شناسانه‌اش در مورد میلر مطرح می‌کند. اورول می‌رسد تفاوت میان سلین در اثری اگزیستانسیالیستی و تلخ چون سفر به انتهای شب<sup>۲</sup> و میلر در اثری مثل مدار رأس السرطان چیست. اورول در جواب به این سؤال می‌گوید که رمان سلین فریادی است از سرفرت و انزجاری غیرقابل تحمل، اما مدار رأس السرطان درست عکس آن است، چون «چنان غیرمعمول شده که به اثری نامتعارف و خارج از هنجارها تبدیل شده، [چون] این کتاب اثر مردی شاد و خوشبخت است». میلر نیز مثل بسیاری از نویسندگان حقیقی به نقطه رسیده، او تا انتهای جهنم فقر و رنج و گرسنگی و عذاب روحی پیش رفته، اما در نهایت با روحیه‌ای عاری از تلخی و یأس از آن سوی برزخ عذاب بیرون آمده است. میلر حتی از کامو نیز چند گام جلوتر می‌رود. کامو انسان را در این جهان موجودی تبعید شده می‌داند که در عین نبود ارزش‌ها، چون سیزیف باید بجنگد تا زیر بار معنای پوچی خُرد نشود، باید که چون سیزیف اسطوره‌ای سنگی را به بالای تپه‌ای ببرد و رهایش کند و باز

۱. هنری میلر، دیدار با کلوسوس، ترجمه غلامرضا خواجه‌پور، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۷۷.

2. *Voyage au bout de la Nuit*

بالایش ببرد و باز و باز و باز... اما مبارزه میلر چنین نیست، اساساً مبارزه نیست، فقط تسلیم است و رضا، و آن هم نه تسلیمی منفعلانه و مفلوکانه، بلکه نوعی رضا و تسلیم که نتیجه جهان بینی و آگاهی او نسبت به خودش و جهان پیرامونش است.

میلر چه قبل از سفر به اروپا و چه بعد از بازگشت به آمریکا، در مقایسه با نویسندگانی چون همینگوی، دوس پاسوس و فاکتز، در میان عامه مردم نامی و معروف نشد. شاید یکی از دلایل این امر این باشد که میلر به جای نویسندگان سنت ادبیات انگلیس، کسانی چون میلتون، مارلو، پوپ یا جان دان و غیره، میراث بر نویسندگان قاره ای،<sup>۱</sup> نویسندگانی چون داستایفسکی، کنوت هامسون، استریندبرگ، نیچه، اِلی فور و غیره است. این نیز شاید به سبب ریشه های آلمانی خانواده او باشد. از میان نویسندگان انگلیسی زبانی که بر او تأثیر گذاشته اند نیز می توان از کسانی نام برد که در آمریکا کمتر شناخته شده اند: جوزف کنراد، کوپر، امرسون، جویس، اما گولدمن، ویتمن، جی. ای. هنتی و غیره.

مسئله جنجال برانگیز دیگر در مورد میلر، رویکرد او نسبت به اخلاق است. از این لحاظ به نظر می رسد که میلر بسیار تحت تأثیر آرای نیچه است. فراموش نشود که آنچه میلر در باب اخلاق می گوید، مربوط به نشر اخلاقیات مسیحی توسط کلیسا از قرون وسطا تا کنون است و با برداشت شرقی از اخلاقیات توازی دقیق ندارد. خود او در مقاله ای کوتاه با عنوان «اخلاق و غیر اخلاق»<sup>۲</sup> می نویسد: «چه چیز اخلاقی و چه چیز غیر اخلاقی است؟ هیچ کس نمی تواند به این سؤال پاسخی صددرصد قانع کننده بدهد. نه به این دلیل که اصول اخلاقی پیوسته و لاینقطع در حال تکاملند، بلکه چون اصلی که شالوده اخلاقیات است تصنعی و ساختگی است.

۱. Continental، خشکی اصلی اروپا بجز جزیره بریتانیا.

اخلاقیات مختص برده‌هاست، مختص موجوداتی که به معنای قدسی کلمه فاقد روح هستند... اهریمن و شرّ وجود ندارد.» میلر اخلاق بورژوازی آمریکایی را به شدّت به سُخره می‌گیرد، این اخلاق هر نامی که داشته باشد، در اساس مسلک و مرام پول است. مفاهیمی چون فرهنگ، شهروندی خوب، گناه، اخلاق، نیکوکاری و غیره از نظر او مفاهیمی اند که کاپیتالیسم برای حفظ قدرتش بر جامعه تحمیل می‌کند. در نتیجه، طبیعی است که میلر با بی‌توجهی و پشت پا زدن به این ارزش‌ها به هیچ وجه دچار عذاب وجدان نشود. او صرفاً زندگی را همان‌گونه که تجربه کرده، ارائه می‌دهد، از جهان‌شمول‌ترین مفاهیم گرفته تا خصوصی‌ترین لحظاتهاش.

با شروع جنگ جهانی دوم، میلر به کشورش بازمی‌گردد و در گوشه‌ای به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. سه‌گانه «تصلیب گلگون» با عناوین سکسوس، پلکسوس و نکسوس را پس از بازگشت به آمریکا می‌نویسد. از سال‌هایی که مدار رأس السرطان و مدار رأس الجدی را نوشته چندین و چند سال می‌گذرد، اما متن آثارش گواه این است که از آن همه شور و حال و جستجو و مکاشفه‌گری در روحیه‌اش هیچ کم نشده. روحیه استقلال طلب میلر حتی در برابر سبک و سیاق زندگی در کشوری که چند سال پیش از آن گریخته بود نیز خُرد و شکسته نمی‌شود. از نظر او زندگی کردن در کام این دیو که نظام آمریکایی نام دارد بسیار پرهزینه و سخت است، اما به قول خود او «این هزینه فقط با دلار و سنت پرداخت نمی‌شود، بلکه با خون و عرق، یأس و دلزدگی، خانه‌های فرو ریخته، آرمان‌های له شده و بیماری و جنون تصفیه می‌شود. ما خارق‌العاده‌ترین بیمارستان‌ها، محسّرترین زندان‌ها، مجهزترین ارتش‌ها و سریع‌ترین بمب‌افکن‌ها و بزرگ‌ترین انبار بمب‌های اتمی را داریم، اما هرگز قانع و راضی نمی‌شویم. کارگران ما در جهان بیش‌ترین دستمزدها را می‌گیرند، و شاعرانمان کم‌ترین‌ها را...»

اما تقدیر چنین بود که هنری میلر تا سال ۱۹۸۰، یعنی سال مرگش، در همان کشور زندگی کند، بی آنکه نوبل یا پولیتزر یا جایزه‌ای از این دست ببرد و سرمایه‌ای به هم بزند، یا حتی به درستی و آن‌طور که حقش بوده شناخته یا مورد تحسین واقع شود. تنها امتیازی که به او دادند، عضویت بی‌اجر و مزد در انستیتوی هنر و ادبیات آمریکا در سال ۱۹۵۸ بود و بس. این مرد در سرتاسر زندگی حرفه‌ای‌اش جز زندگینامه هیچ چیز نوشت، و تناقض بزرگ این است که با خواندن این آثار هیچ تصور روشنی از زندگی عینی او به کف نمی‌آید. پس این همه رمان زندگینامه‌محور برای چه؟ میلر در رمان‌هایش تصویری پرشور از زندگی ذهنی‌اش و حیات روحی‌اش ارائه می‌دهد و حوادث پراکنده و نامنظمی که به آن‌ها اشاره می‌کند صرفاً محرک‌هایی هستند برای روایت‌های او. با خواندن آثار او بیش از زندگی میلر، با خود میلر، خودِ خودِ او آشنا می‌شویم. مردی که زندگی کردن را به دوش کشیدن صلیب خویش توصیف کرده، آشنایی با رنج بدون دل‌سردی و یأس؛ رسیدن به شور و شعفی غیرمادی از راه تحمل رنج و درد؛ و برای علاقه شدید میلر به داستایفسکی چه انگیزه‌ای بهتر از این می‌توان یافت؟ خود او در کتاب‌های زندگی‌من<sup>۱</sup> در شرح انگیزه‌اش از پشت پا زدن به قالب‌های ادبی رمان و توسل به این نوع خاص از رمان زندگینامه‌ای می‌نویسد: «رمان در قالب زندگینامه به قلم خود نویسنده، که بنا بر پیش‌بینی امیرسون با گذشت زمان اهمیتی دوچندان می‌یابد، حال جایگزین اعترافنامه‌ها شده است. این ژانر ادبی درآمیختن حقیقت و داستان نیست، بلکه بسط دادن و عمق بخشیدن به حقیقت است. این فرم ادبی در مقایسه با خاطره‌نویسی به مراتب اصیل‌تر است. آنچه نویسندگان در این قالب ادبی ارائه می‌کنند حقیقت متزلزل و پوچ نهفته در واقعیات

نیست، بلکه حقیقتِ نهفته در احساس، تعمق و ادراک است، حقیقتی بلعیده و هضم شده. نویسنده در تمام سطوح و ابعاد وجودی اش، همزمان پرده از هویت و شخصیت خویش برمی دارد.»

کارل شاپیرو در بارهٔ رویکرد میلر نسبت به رمان زندگینامه‌ای - رویکردی خاص و منحصر به فرد که اگر نگویم بی نظیر، دست کم، کم نظیر است - می نویسد:

بسیاری از آثار او فی نفسه کاملند، یکی از این رمان‌ها به زندگی او در پاریس می پردازد، و دیگری به زندگی اش در نیویورک، و در این رمان‌ها دورهٔ زمانی مشخصی از زندگی میلر تشریح و توصیف شده است... اما به هیچ وجه نمی توان با کنار هم گذاشتن این آثار به یک کل منسجم از زندگی نویسنده دست یافت.

میلر در این رمان‌ها علاوه بر خودش و افکار و ذهنیاتش، تصویری یگانه و روشن بینانه از آمریکا نیز ارائه می دهد. گرایش میلر به شرق، یعنی هر آنچه در شرق آمریکا است، کاملاً مشهود است، از اروپا و داستایفسکی و ایبسن گرفته تا سرزمین‌های واقعاً شرقی، از صادق هدایت گرفته تا کرشنا مورتی و راماکرشنا هندی. روحیهٔ میلر بیش از نویسندگان آمریکایی، به روحیهٔ عارفان شرقی شباهت دارد. او در تمام عمر تلاش کرد تا از قفس‌ها بگریزد: قفس بزرگی به نام آمریکا، قفس جنگ جهانی دوم، قفس تنگ نظری و حُقم. میلر خود در وصف آمریکا می نویسد:

کل کشور بی قانون و آکنده از خشونت و نیرویی اهریمنی است... همه جا همان میل و گرایش بنیادی به کشتار، تخریب و چپاول. [آمریکا] از بیرون خوب و سلامت [به نظر می رسد]، و از درون آکنده از کَرم [است].

شاید بعضی از منتقدان و خوانندگان بی توجهی میلر را به سیاست و

اقتصاد و اموری از این قبیل به پای بی مسئولیتی او بگذارند، اما حقیقت جز این است. میلر به معنای سیاسی یا اجتماعی مبارز یا قهرمان نیست، او شوالیه‌ای است که با دشمنانی به ظاهر نامرئی می‌جنگد، با اهریمن یأس و استیصال و فلاکت و بدبختی، جنگی برای آزاد کردن ارزشمندترین دارایی انسان، یعنی روحش. کارل شاپیرو در تأیید رویکرد میلر در مورد آرمان آمریکایی می‌نویسد:

مبارزه با «سیستم» بی‌معناست. در زندگی فقط یک هدف وجود دارد و آن هم زندگی کردن است. این کار در آمریکا غیرممکن شده است، بجز برای معدودی افراد خوش اقبال یا عاقل که می‌توانند زندگی خودشان را داشته باشند. زندگی آمریکایی واهی و موهوم شده است؛ ما به آزادی کلام، آزادی مطبوعات و آزادی دین و مذهب — که البته از هیچ یک از آن‌ها به طور کامل برخوردار نیستیم — می‌باهات می‌کنیم، اما در حقیقت مثل زندانی‌ها زندگی می‌کنیم. هزینه حفظ امنیتمان بیش از حد گزاف شده... تنها راه برای انسانی که نمی‌خواهد برده باشد رفتن به حاشیه جامعه است...

آرمان میلر آزادی درون است، نه فقط آزادی سیاسی و از این قبیل آزادی‌ها که درخور کسانی است که از راه سیاست نان می‌خورند. این آزادی از نظر میلر شور و شعفی کاملاً متعالی و انسانی به دنبال می‌آورد، و به کلام خود او در پایان داستان «لبخند در پای نردبان»:

شادی مثل رود است، بی‌وقفه جریان دارد. به گمان من، این است پیامی که دلفک سعی دارد به ما منتقل کند، این که ما باید در این جریان و پوشش بی‌وقفه شرکت داشته باشیم، این که نباید توقف کنیم، تحلیل کنیم، تملک‌جویی کنیم، بلکه فقط باید جاری باشیم، همیشه و تا ابد،

مثل موسیقی. این است موهبت ناشی از تسلیم و رضا. و دلقک به شکلی نمادین این کار را انجام می‌دهد. حال بر ماست که به این آرمان تحقق ببخشیم.

در تاریخ بشر، جهان هرگز تا این حد آکنده از درد و رنج نبوده. اما این‌جا و آن‌جا با افرادی روبرو می‌شویم که تحت تأثیر چیزی قرار نمی‌گیرند و با غم و سوگ همه‌گیر دردمند و سوگوار نمی‌شوند. آن‌ها موجودات بی‌قلب و احساس نیستند، به هیچ وجه! آن‌ها موجوداتی رهایی‌یافته‌اند. جهان برای آن‌ها همان چیزی که به نظر ما می‌آید نیست. آن‌ها با جسمانی دیگر می‌بینند... آن‌ها در لحظه زندگی می‌کنند، زندگی‌ای سرشار و تمام‌عیار، و تلافی آن‌ها نغمه جاودانه شور و شادی است.

و میلر یکی از معدود مردانی است که شعله شور زندگی را در دلش روشن نگه داشته است، آن‌هم به رغم دیدن دو جنگ جهانی ویرانگر، دیدن روند بر باد رفتن آرزوها و آرمان‌های بشر متمدن، دیدن و شنیدن کشتارها، خشونت‌ها، ضجه‌های درد و رنج و سوگ، آه و فغان‌ها، پس از برآمدن مکاتب ادبی و هنری‌ای که پس از جنگ دوم فریاد نهیلیسم سر داده بودند و برای دنیایی که زمانی می‌شناختند و حال نشانی از آن نمی‌دیدند عزاداری می‌کردند.

و حال ترجمه رمان مدار رأس السرطان، حکایت بخشی از زندگی میلر پس از خروج از آمریکا و سفر به اروپا و اقامت در پاریس است، زمانی که پس از چاپ و نشرش بسیار جنجال‌برانگیز شد، زمانی که عنوان «ذهنیت‌نامه خودنوشته» بیش از «زندگینامه خودنوشته» زینده آن است. مدار رأس السرطان بیش‌تر به احساس و تجربیات درونی و روحی میلر در اروپا مربوط می‌شود تا زندگی روزمره‌اش در آن دیار. در باره ترجمه این رمان خاص با فوران‌های کلامی‌اش، واژه‌های عجیب و غریب و شور



نهفته در تک‌تک جملاتش نیز باید بگویم که در کمال تأسف به هیچ استاد عزیز و دوست فرزانه گرانقدری دسترسی نداشته‌ام تا حال محسنات کار را به آن‌ها نسبت بدهم و کم و کاستی‌های آن را خود عهده‌دار شوم. چه بسا که اگر به این جنس دوستان و استادان فرزانه دسترسی داشتم، ضعف‌های کار بسیار کم‌تر از آنچه هست می‌شد. پس به ناچار می‌گویم که تمام کم و کاستی‌ها یا سکت‌هایی که در کار هست از ضعف من جان گرفته‌اند. اما تلاشم این بوده که قدرت و شور نهفته در متن و تنوع و گونه‌گونی واژگانی‌اش را در ترجمه فارسی کار حفظ کنم. نکته دیگر این که ترجمه جملات فرانسوی را نیز خودم انجام داده‌ام. با بضاعت اندکم در ترجمه این جملات احتمال خطا بیش‌تر است.

و کلام آخر این که بر اساس آرزویی دیرین، دوست دارم ترجمه این رمان را به آن جوانی پیشکش کنم که شاید در دورافتاده‌ترین شهرها و روستاهای این کشور بنا بر اتفاق این کتاب را بیابد و بخواند و در ذهنش به یکباره شعله‌ای برافروخته شود، شعله‌ای که امیدوارم به عشق به ادبیات و از پی آن زندگی‌ای متفاوت از آنچه روزمرگی حیات برایش در نظر گرفته بینجامد. کسی چه می‌داند؟ شاید این جوان در سال‌های آتی، هنگامی که از من و بسیاری از همسن و سال‌هایم نشانی نبوده، خود یکی از منتقدان سرسخت ترجمه مدار رأس السرطان باشد. به امید برآورده شدن این آرزو.